

مجله پژوهش های تعلیم و تربیت اسلامی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال ۶، شماره ۹، بهار و تابستان ۱۳۹۳

الگوهای تعلیمی قابل تقلید در داستان های قرآنی (بررسی موردی: داستان سلیمان و ایوب علیهما السلام)*

دکتر علی سلیمی

دانشیار دانشگاه رازی

نبی الله پاک منش

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی

چکیده

قرآن کریم کتاب هدایت است و مخاطبان این مائده آسمانی، همه انسان ها و طبقات مختلف جامعه در طول تاریخ بوده و هستند، تحقق چنین هدفی در گرو توجه به استعداد های متفاوت افراد و استفاده هنری از همه گنجایش های زبانی است. در این پژوهش، با روش توصیفی - تحلیلی، جلوه های زیباشناختی هنری در داستان های تعلیمی قرآن کریم، با تکیه بر داستان دو تن از پیامبران الهی، حضرت سلیمان و حضرت ایوب که به ظاهر زندگی متضادی با هم دارند، در مقاطع زمانی مختلف، واکاوی، سپس با هم مقایسه شده است. نتایج به دست آمده از این پژوهش نشان می دهد که در شیوه بیان این دو داستان، یک الگوی تعلیمی قابل تقلید در هنر داستان نویسی وجود دارد. در این الگوی قرآنی به داستان نویسان آموخته می شود که در هنر متعهد، شکل های بسیار متنوعی می تواند متصور باشد و هنرمندان با خلاقیت های هنری خود، از مسیرهای متفاوت و حتی گاهی متضاد، می توانند به هدفی واحد دست یابند و هنر را در خدمت تعلیم و تربیت قرار دهند.

واژه های کلیدی

ایوب (ع)، تعلیم و تربیت، داستان، سلیمان (ع)، هنر قرآنی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۴/۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۸/۱۳

نشانی پست الکترونیک نویسنده: salimi1390@yahoo.com

مقدمه

داستان و میزان تأثیرگذاری آن بر شکل گیری شخصیت انسان بر احدی پوشیده نیست. پیوند انسان با داستان از همان دوران کودکی آشکار است که به صورت فطری از داستان لذت می برد (پروینی، ۱۳۷۹: ۵۱)؛ اگر چه شیوه های ارائه آن در مسیر پیشرفت علوم به اشکال مختلفی تغییر کرده است که گاهی به صورت شنیدن از یک راوی بوده و زمانی خواندن از کتابی و یا دیدن در یک نمایشی و بالاخره امروزه در قالب هنر هفتم، یعنی در اشکال مختلف فیلم های سینمایی (کارتون ها و سریال های تخیلی یا مستند)، ولی در همه این شیوه ها خصوصاً در مواردی که داستان، بیان حقایق تاریخی است، انتخاب و نحوه ارائه و کیفیت چینش قسمت های مختلف آن، که در یک دوره زمانی نسبتاً طولانی بر یک شخص یا بر یک گروهی اتفاق افتاده است، مهم ترین مرحله آن است؛ زیرا تمامی اغراض و اهداف گوینده یا نویسنده که می خواهد به مخاطب انتقال دهد در دل این مرحله نهفته است و هر مخاطبی به اندازه ذوق و سلیقه و استعداد و ذکاوت خویش به تعدادی از اهداف آن داستان دست یافته و مواردی را که مورد پسند بوده، به عنوان یک الگوی حقیقی، سر لوحه اعمال خویش قرار می دهد. بر همین اساس داستان های قرآنی که راوی آن خالق هستی است و یقیناً اهداف بسیار والایی را در درون خود نهفته دارند در طول تاریخ مورد توجه ادیبان و نویسندگان قرار گرفته اند که هر کسی بر اساس ذوق و سلیقه خویش به بررسی آنها پرداخته اند، گروهی مانند آقایان جزایری و راشدی تحت عنوان داستان پیامبران تنها به جمع آوری آیات مربوط به هر پیامبری از سوره های مختلف پرداخته اند و تعدادی نیز همچون آقای پروینی جنبه های هنری آنها را بررسی نموده اند، تعدادی مانند خلف الله، تکراری بودن و در نهایت مجازی بودن آنها را مطرح نموده اند (نک: احمد خلف الله، ۱۹۹۹: ۱۶۳-۱۶۹) و ده ها کتاب و پایان نامه و مقاله دیگر، اما نویسندگان این مقاله از زاویه دیگری به طرح و بررسی آنها

پرداخته‌اند؛ یعنی نحوه انتخاب و چینش قسمت‌های مختلف دو داستان به ظاهر متضاد در کنار هم، اغراض و اهداف خاصی را دنبال می‌کند و طرح همزمان آن دو تأثیر ویژه‌ای بر مخاطبان خود دارد؛ زیرا قرآن کریم این شیوه تربیتی را نیز به صورت کاملاً واقعی و بیان حوادث تاریخی حقیقی که در زمان و مکان خاصی در عصرهای گذشته اتفاق افتاده و در نهایت نتیجه اعمال نیک و بد آنها را به شیوه‌ای کاملاً هنرمندانه و رعایت اصول و مبانی روان‌شناسی و جامعه‌شناسی جهت تأثیر گذاری روحی و روانی در مخاطبین ارائه می‌کند و از طرفی با توجه به اینکه قرآن کریم کتاب هدایت تمامی اقشار یک جامعه بوده که در آن طیف‌های مختلف و گاهی بسیار متفاوت از همدیگر زندگی می‌نمایند؛ بنابراین برای هر قشری الگوی متناسب با آن ارائه شده است. یکی از مواردی که در طول تاریخ مورد توجه نظریه پردازان علوم اجتماعی بوده، تأثیر بلا منازعه ثروت و دارایی انسان در انتخاب شیوه‌ی زندگی و در حقیقت نوع جهان بینی او می‌باشد. شهید مطهری به سه نظریه که نقش پیامبران را منفی معرفی کرده است، اشاره می‌کند:

الف- متظاهران به روشنفکری: این گروه عقیده دارند جهت گیری پیامبران، جهت گیری معنوی و ضد دنیایی بوده و محور تعلیمات پیامبران، انصراف از دنیا و توجه به آخرت بوده است، از این رو همیشه نیروی دین و مذهب در جهت دلسرد کردن بشر از زندگی و به مثابه ترمزی برای پیشرفت بوده است.

ب- مارکسیسم‌ها: تز مارکسیسم در توجیه تاریخ این چنین است: سه عامل دین و دولت و ثروت همزاد اصل مالکیت و در طول تاریخ عوامل ضد خلقی بوده‌اند. این گروه مدعی هستند که تاریخ مانند هر پدیده دیگر حرکت دیالکتیکی دارد؛ لذا طبقه حاکم و محروم همیشه در تضاد درونی بوده‌اند و طبقه حاکم در سه چهره مختلف نقش خود را ایفا کرده است. دین، دولت، ثروت؛ به عبارت دیگر: عامل زور، عامل زر، عامل فریب. نقش ارباب ادیان، اغفال و فریب

به سود ستمگران و استثمارگران بوده است. آخرت گرایی ارباب ادیان، واقعی نبوده و فریبی بر چهره دنیاگرایی آنان برای تسخیر وجدان طبقه محروم و انقلابی و پیشرو بوده است.

ج- ماتریالیست‌ها: این گروه مدعی هستند قانون تکامل طبیعت و تکامل تاریخ بر اساس غلبه اقویا و حذف ضعفاست، نیرومندان عامل پیشرفت تاریخ و ضعیفان عامل توقف و انحطاط بوده و هستند. دین و مذهب، اختراع ضعفا برای ترمز اقویاست. ارباب ادیان مفاهیم عدل، آزادی، راستی، درستی، انصاف، محبت، ترحم، تعاون را و به عبارت دیگر اخلاق بردگی را به سود ضعفا، یعنی طبقه منحط و ضد تکامل و به زیان طبقه اقویا یعنی طبقه پیشرو و عامل تکامل اختراع کردند و وجدان اقویا را تحت تأثیر قرار دادند و مانع حذف و از بین رفتن ضعفا و اصلاح و بهبود نژاد بشر و پیدایش ابر مردها گشتند «نیچه»، فیلسوف ماتریالیست و معروف آلمان طرفدار این نظریه است (مطهری، ۱۳۷۱: ۲۴).

البته در اکثر موارد، ثروتمندان جامعه در مقابل پیامبران ایستاده و در عوض، فقیران و تهیدستان از گروندگان و مدافعان آنان بوده‌اند و این امر، شبهه حمایت دین از فقر و تهیدستی و مبارزه با ثروت و دارایی را تقویت می‌کند و قرآن کریم برای جلوگیری از این شبهه بسیار خطرناک و فریبنده به شیوه‌ای کاملاً هنرمندانه، دو نمونه عینی از واقعیات تاریخی را نقل می‌کند که یکی از لحاظ علم و قدرت و ثروت در اوج بوده و تمامی انس و جن، حتی عوامل طبیعی مانند باد مسخر وی بوده و منطق پرنندگان را نیز می‌داند، یعنی حضرت سلیمان(ع) و دیگری پس از مدتی برخوردار از دولت و ثروت، دچار بیماری گشته و تمامی خدم و حشم خود را از دست داده و در نهایت فقر و تهیدستی به سر می‌برد، یعنی حضرت ایوب(ع)؛ ولی اولی به خاطر استفاده صحیح از ثروت و قدرت برای تعالی انسان-ها و هدایت آنان به سوی خداوند یکتا و عدم دلبستگی به آنها و دومی به خاطر صبر و شکیبایی در برابر مصیبت‌ها و عدم شکوه و اعتراض به مشیت الهی، مورد

مدح و ستایش پروردگار واقع شده‌اند؛ به طوری که هر دو را با جمله بسیار زیبای «..... نَعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» یاد می‌کند و با این بیان هنرمندانه هم این نکته را گوشزد می‌کند که دین، مخالف ثروت و ثروتمندی نبوده؛ بلکه آنچه دین مخالف آن است ظلم و استثمار زبردستان است و هم به سرمایه‌داران و متمکنان جامعه الگوی عینی معرفی می‌کند که می‌توان با قدرت و ثروت نیز، دیندار و خداپرست واقعی باقی ماند و از سوی دیگر سرمایه‌دارانی همچون قارون را نیز ذکر می‌کند که به علت دلبستگی به دنیا و عدم رعایت حق دیگران به عاقبت ناگواری دچار می‌گردند. همچنین به طبقات فقیر جامعه نیز علاوه بر معرفی یک الگوی واقعی که حقیقتاً در عالم خارج رخ داده است، این نکته را گوشزد می‌نماید که در امتحان الهی بین پیامبر و سایر اقشار مردم هیچ تفاوتی وجود نداشته؛ بلکه ابتلاءات آنان بسیار سخت و دشوارتر بوده است. و در نتیجه با ارائه الگوهای متفاوت و گاهی متضاد که در نهایت به عاقبت یکسانی ختم می‌شوند، جای هر گونه عذر و بهانه را برای مخاطبین خود باقی نمی‌گذارد.

سؤال‌های پژوهش

آیا هدف قرآن کریم از این داستان‌ها صرفاً شرح زندگی پیامبران و حوادث تاریخی بوده است یا این ماده تاریخی، هم جنبه‌های هنری دارد و هم باید در راستای همان تحقق هدایتگری قرآنی تحلیل و بررسی شود؟ آیا این داستان‌ها در هنر داستان‌نویسی قابل الگوبرداری برای بشر در امر تعلیم و تربیت هستند و اگر پاسخ مثبت است، چه مبانی و روش‌هایی می‌توان از آنها اخذ نمود؟ این مقاله کوششی به منظور پاسخ‌گویی به این پرسش‌هاست؛ البته مسلم است که قرآن کریم در طول ۲۳ سال و به صورت تدریجی نازل گردیده و به جز داستان حضرت یوسف (ع)، بقیه داستان‌ها به صورت پراکنده در سوره‌های مختلفی قرار گرفته‌اند. نحوه قرار گرفتن این داستان‌ها در سوره‌های مختلف، یقیناً اهداف خاصی را دنبال می‌کند، بر همین اساس ابتدا نحوه ارائه این دو داستان با مقایسه

بین آن دو، خصوصاً نحوه آغاز و اتمامشان و بیان نقاط اشتراک و وجه تمایز میان آنها و محل قرار گرفتن آنها در هر سوره، مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته، سپس به اغراض و اهداف مورد نظر در هر قسمت اشاره گردیده است و برای اینکه امر بر مخاطب مشتبّه نشود و گمان نکند که مال و ثروت هرگز مانعی بر سر راه کمال انسان‌ها قرار نمی‌گیرد، داستان فرد ثروتمند دیگری که به خاطر تفاوت‌های پنج‌گانه‌اش با حضرت سلیمان(ع) به عاقبت متضادی گرفتار شده، مورد مقایسه قرار گرفته است.

۱- شیوه ارائه هنرمندانه دو الگوی متضاد در قرآن کریم

قرآن کریم به داستان حضرت سلیمان(ع)، بیش از داستان حضرت ایوب می‌پردازد و این امر ممکن است دلایل متعددی داشته باشد از جمله: اولاً بیان برخورداری از نعمت‌ها و خوشی‌ها و عزت و عظمت برای مخاطب بیش از بیان گرفتاری و رنج و زحمت، جذاب و لذت بخش است. ثانیاً بر اساس آیه شریفه «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَفْرٍ» (علق، ۶، ۷)، انسان در هر زمانی که احساس بی‌نیازی بکند، طغیان و نافرمانی می‌کند؛ لذا انسان برخورداری، بیش از انسان گرفتار به تذکر و یادآوری نیازمند است. ثالثاً از همه مهمتر با توجه به اینکه بیشتر موارد داستان حضرت سلیمان(ع) به صورت محاوره‌ای بیان اعترافات ایشان به (مِن عِنْدِ اللَّهِ) بودن این نعمت‌هاست که خود نقطه قوت ایشان است و چنین اعترافی برای شخص گرفتار، نه تنها نیازی نداشته؛ بلکه در صورت اعلام بیشتر گرفتاری‌ها از سوی وی، مخاطب، آن را نوعی لبریز شدن کاسه صبر ایشان تلقی نموده و یا نوعی اظهار شکوه و گلایه غیر مستقیم به خداوند متعال می‌پندارد. رابعاً اظهار گرفتاری‌ها، شماتت دشمنان را به دنبال دارد و در حدیث آمده است: «اهل جهنم عذاب آتش را به خاطر پرهیز از شماتت اهل بهشت کتمان می‌کنند» (جزائری، ۱۴۳۰: ۲۲۳). مورد مهم دیگر، بیان داستان غم‌انگیز حضرت ایوب در

دو سوره «انبیا» و «ص» بلافاصله پس از داستان حضرت سلیمان است که معمولاً دو امر متضاد در کنار هم، بیشتر همدیگر را نمایان و برجسته می‌سازند؛ البته در مورد اصل تضاد که یکی از قوانین قطعی جهان هستی و لازمه آن است شهید مطهری می‌گوید:

تضاد و تصادم و تنازع یکی از اصول و قوانین قطعی این جهان است. مشاهدات سطحی به وضوح آن را نشان می‌دهد و مطالعات علمی و فلسفی، شدیدتر و عمیق‌تر آن را درک می‌کند. جهان ما، جهانی پر از برخورد و تزاخم است و به قول سعدی «گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهم اند»؛ از این رو همواره دو جریان متخالف و متضاد در کنار یکدیگر دیده می‌شوند؛ به همین دلیل افرادی که این جهان را بهترین جهان ممکن و به اصطلاح جهان ایده آل نمی‌دانند، آرزو می‌کنند اوضاع جهان طور دیگری می‌بود؛ یعنی هر چه بود خیر و روشنایی و حیات و سلامت و شادی و آرامش بود و شر و تاریکی و مرگ و بیماری و قلق و اضطراب و اندوه هرگز وجود نمی‌داشت. اینها در حیرتند که چرا آفریدگار، جهان را آنچنان که نقشش در خیال اینها رسم شده و بر لوح ضمیر ساده شان نقش بسته، نیافریده است. فکر ثنویت از همین جا سرچشمه گرفته است. چنین پنداشته شد که اگر تنها یک اصل و یک مبدأ، حاکم بر جهان بود دو جریان متضاد وجود نمی‌یافت. نقطه مقابل این طرز تفکر این است که شر و عدم، امور نسبی و اضافی و پله‌های خیر و تکامل می‌باشند. شر بودن شر، سطحی و ظاهری است. تضاد و تصادم، اساس و لااقل شرط هر پیشروی و تکامل و تعالی است. تفکیک و جدا کردن اشیاء در دو صف جداگانه و منقسم نمودن آنها به دو دسته متمایز و یکی را خیر و کمال نامیدن و دسته دیگر را شر و نقص خواندن و آن‌گاه هر دسته‌ای را به یک کانون و یک مبدأ منتسب دانستن، نهایت ظاهر بینی است. آنچه نام شر و بدی یافته است در نظری بالاتر و با چشمی بازتر، عین خیر و روشنایی می‌باشد. همه اشیاء، خواه با عنوان «خیر» خوانده شوند و یا با عنوان «شر»

به یک نسبت در «نظام احسن» مؤثرند و در زیبایی نظام جملی عالم سهم دارند و همه از یک کانون و یک مبدأ سرچشمه می گیرند و مظاهر و تجلیات یک شاهد غیبی می باشند:

خنده از لطفش حکایت می کند گریه از قهرش شکایت می کند
این دو پیغام مخالف در جهان از یکی دلبر حکایت می کند (مطهری،
بی تا: ۱۳۹).

نکته سوم بیان امر بسیار مهم مشترک در این الگوهای متضاد است (یعنی: دو ویژگی عبد و اواب) که در نهایت آن دو را به همدیگر متصل می گرداند و برای اینکه ثابت کند تنها با وجود این نقطه مشترک می توان در این دو امر متضاد به یک نتیجه مشترک دست یافت در سوره ای دیگر به ارائه نمونه دیگری به نام قارون می پردازد که این مورد مشترک را نداشته و به عاقبت ناگواری می انجامد و در نهایت اتمام هنرمندانه این موارد متضاد است؛ یعنی اتمام داستان حضرت سلیمان با به تصویر کشاندن مرگ ایشان به صورتی کاملاً شگفت انگیز و در عین حال اتمام بسیار دل انگیز و شیرین داستان حضرت ایوب با باز گرداندن سلامتی و خدم و حشم به ایشان است. حال به توضیح موارد فوق با توجه به آیات مربوطه می پردازیم.

الف - بیان نعمت های خداوند به حضرت سلیمان (ع)

نام ایشان در قرآن به تعداد ۱۷ بار در ۷ سوره آمده است که در ۳ سوره تنها به ذکر نام ایشان به همراه سایر انبیا اکتفا شده و در ۴ سوره خصوصاً در سوره نمل در حدود ۳۰ آیه به ذکر وقایعی از زندگی این پیامبر بزرگ پرداخته شده که غالباً ذکر نعمت های اعطایی به ایشان و بیان قدرت و حشمت وی و بیان چندین حادثه غیر معمول در دوران حکومت وی و در اختیار داشتن قدرت ها و توانی های خارق العاده می باشد که به تعدادی از این آیات اشاره می شود:

۱- نام ایشان در زمرة پیامبران بزرگی است که خداوند بر آنها وحی کرده است: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا» (نساء، ۱۶۳).

۲- خداوند به ایشان، همچون سایر پیامبران علم و حکمت داده و باد تند را مسخر ایشان گردانیده و از شیاطین، گروهی را که غواصی و همچنین کارهایی غیر از آن انجام می‌دادند در اختیارش قرار داده بود: «وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَخُكِّمَانِ فِي الْحَرِّ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ - فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَ كُنَّا آتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ - وَ عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ - وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ كُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ - وَ مِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَ يَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَ كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ» (انبیاء، ۷۸-۸۲).

۳- خداوند متعال به ایشان و پدرش علاوه بر علم، منطق پرندگان را یاد داده و از هر چیزی نصیبی هم به آنان داده و حضرت سلیمان لشکریانی از انس و جن و پرندگان در اختیار داشت: «وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا وَ قَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ - وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مِنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ - وَ حُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ» (نمل، ۱۷-۱۵).

۴- در این آیات نیز به تسخیر باد به وسیله ایشان که صبحگاهان به اندازه یک ماه مسیر یک مرکب می‌پیموده و در عصر نیز به همین مقدار و همچنین روانه شدن معدن مس برایشان و در اختیار داشتن کارگرانی از جن که برایش بنایی می‌کردند و ظرف‌های بزرگ و دیگ‌های بزرگ می‌ساختند، اشاره کرده است: «وَ لِسُلَيْمَانَ

الرِّيحِ غَدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ يَأْذَنُ رَبِّهِ وَمَن يَزِغُ مِنْهُمْ عَن أَمْرِنَا نُنْفِقُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ - يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ (سبأ، ۱۲-۱۳).

۵- در این آیات نیز به درخواست ایشان از خداوند متعال، ملکی را که سزاوار احدی غیر از او نباشد و استجاب آن و در نتیجه مسخر گرداندن باد و شیطینی که بنایی و غواصی بلد بودند را بیان کرده است: «قالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ - فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ - وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بِنَاءٍ وَغَوَّاصٍ - وَآخِرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ» (ص، ۳۵-۳۸).

ب - شیوه بیان گرفتاری های حضرت ایوب

بر خلاف داستان حضرت سلیمان، داستان حضرت ایوب که یک تراژدی است به صورتی کوتاه آمده و نام ایشان در قرآن ۴ بار ذکر شده که تنها در دو سوره و به صورت بسیار مختصر شرح حال وی بیان شده است و نکته دیگر اینکه همین دو مورد نیز در هر دو سوره، درست در ادامه داستان حضرت سلیمان آمده است؛ یعنی داستان متفاوت دو پیامبر الهی مطرح شده است: «...یکی حضرت سلیمان، پیامبری که بالاترین قدرت و امکانات را داشت و دیگری حضرت ایوب، پیامبری که سخت ترین تلخی ها را برای مدتی طولانی چشید؛ اما قرآن هر دو پیامبر را با عبارت «نعم العبد» ستایش می کند؛ زیرا رفاه و رنج، هیچ کدام نتوانست آنها را از مدار بندگی خدا خارج سازد. آری، غواص و صیاد ماهر چه در دریای شور و چه در دریای شیرین کار خود را به بهترین وجه انجام می دهد و شوری و شیرینی آب در صیادی و غواصی او اثری ندارد» (قرائتی، ۱۳۸۳: ۱۱۴/۱۰). آیات فوق عبارتند از:

«وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ - فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ» (انبیاء، ۸۳-۸۴).

«وجوه ادبی که در این دعا بکار رفته، از بیانات قلبی روشن می‌شود. ایوب (ع) هم مانند آدم، نوح، موسی و یونس (ع) حاجت خود را که عبارت بود از بهبودی از مرض صریحاً ذکر نکرد، او نیز خواست هضم نفس (نادیده‌انگاری خویش) کند و حاجت خود را کوچکتر از آن بداند که از پروردگار، آن را درخواست کند. همه انبیاء (ع) هیچ وقت حاجت خود را اگر در باره امور دنیوی بوده صریحاً ذکر نمی‌کرده‌اند؛ اگر چه غرضشان از آن حاجت، پیروی نفس هم نبوده. وجه دیگر این که اصولاً ذکر سبب درخواست که همان اساس مرض بود و همچنین ذکر صفتی که در مسئول هست و سائل را به طمع سؤال می‌اندازد مثل (ارحم الراحمین) بودن او و سکوت از خود حاجت، بهترین و بلیغ‌ترین کنایه است از اینکه حاجت، احتیاج به تصریح ندارد، برای اینکه تصریح به حاجت موهم این است که لا بد اسباب مذکور برای انگیختن رحم آن کسی که (ارحم الراحمین) است، کافی نبوده و محتاج به تأکید و تفهیم به لفظ است» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴۱۱/۶).

«وَأَذْكُرُ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ - ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ - وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَى لَأُولِي الْأَلْبَابِ - وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْتًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نَعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (ص، ۴۱-۴۴).

حضرت ایوب (ع) در میان پیامبران و مردم در صبر و تحمل بر غم و گرفتاری - ها مشهور بود؛ به طوری که (صبر ایوب) یک ضرب‌المثل شده بود و قرآن کریم این مفهوم را در این آیات اثبات می‌کند. وی دارایی و فرزندان خود را از دست داده و بدنش دچار بیماری شدیدی شده بود و هر موقع به وی ریشخند می‌زدند،

خداوند را حمد و سپاس می کرد و می گفت: همگی امانت بودند که صاحبش آنها را پس گرفت (زحیلی، ۱۴۲۲: ۱۶۰۵/۲). تحمل سختی از سوی انبیا برکاتی دارد، از جمله:

الف) مردم درباره آنان گرفتار غلوه نمی شوند. ب) آنان مقام ویژه ای در اثر صبر، دریافت می نمایند. ج) اگر الگوها و بزرگان نیز سختی ببینند، فقرا و ضعفا و بیماران تحقیر نمی شوند. د) مردم، راه برخورد با مشکلات را از آنان می آموزند.

۲- وجه مشترک موجود در این دو الگوی متضاد

در سوره «ص» که با توجه به دو آیه «وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ...» و «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي...» به نظر می رسد پرده اول داستان حضرت سلیمان است، خداوند متعال با شروعی زیبا (براعت استهلال) که در حقیقت دو ویژگی بسیار برجسته ایشان نیز هست؛ یعنی عبد خداوند و (اواب = بسیار به یاد معبودش بوده)، داستان را آغاز و در ادامه پس از اشاره به داستان حضرت ایوب، با حسن ختام نیکویی، این داستان را نیز با همین دو ویژگی که در حقیقت نقطه مشترک این دو ماجرای متضادست، به پایان می رساند. در تفسیر نمونه در توضیح آن چنین آمده است: در سوره «ص» سه نفر از پیامبران بزرگ به عنوان «اواب» توصیف شده اند: داود و سلیمان و ایوب و در سوره «ق» آیه ۳۲ این وصف برای همه بهشتیان ذکر شده است. «هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ»، این تعبیرات نشان می دهد که مقام «اوابین» مقام والا و ارجمندی است. این رجوع و بازگشت - مخصوصاً با توجه به لفظ اواب که در زبان عربی صیغه مبالغه است، دلالت بر تکرار و کثرت دارد - اشاره به این است که «اوابین» در برابر عواملی که آنها را از خدا دور می سازد؛ اعم از زرق و برق جهان ماده یا وسوسه های نفس و شیاطین، حساسیت بسیار دارند. اگر لحظه ای دور شوند، بلافاصله متذکر شده به سوی او بازمی گردند و اگر لحظه ای غافل گردند به یاد او می افتند و جبران می کنند (شیرازی، ۱۳۷۴: ۳۰۵/۱۹).

«وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (ص، ۳۰) «.....وَوَخُذْ يَدَكَ ضِغْتًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (ص، ۴۴). و سلیمان را به داود بخشیدیم، چه نیکو بنده‌ای بود. به راستی او بسیار رجوع کننده [به خدا] بود. (۳۰) و [به او گفتیم: چون سوگند خورده‌ای که همسرت را برای اینکه تو را در امور معنوی ناراحت کرده بود، صد تازیانه بزنی] با دست بسته‌ای تر که خشک بر گیر و همسرت را با آن بزنی و سوگندت را مشکن. بی‌تردید ما او را شکستیم، چه نیکو بنده‌ای! یقیناً بسیار رجوع کننده به سوی ما بود. (۴۴)

۳- بیان عینی و عملی این ویژگی اخلاقی (اواب)

خداوند متعال تنها به ذکر کلیاتی در خصوص (اواب) بودن حضرت سلیمان بسنده نکرده بلکه به نمونه‌های عملی آن، پس از متنعم شدن به هر نعمت جدیدی، متذکر می‌گردد؛ زیرا داشتن یک زندگی مرفه و دل مشغولی‌های فراوان آن، مخصوصاً اگر با حکومت و قدرت نیز همراه باشد، انسان را دچار یک نوع روزمرگی نموده و از خداوند متعال غافل می‌سازد؛ لذا تنها چیزی که انسان را از این غفلت می‌رهاند، یادآوری آن رازق و معبود حقیقی است که در این خصوص علامه طباطبایی می‌گوید: آری سلیمان (ع) دارای چنین ملکی بود؛ و لیکن این ملک و قدرت آن طوری که در دل‌های ما به صورت شیرین‌ترین آرزویی که ممکن است انسانی بدان نائل شود جلوه می‌کند، در دل وی جلوه نداشت و ذلت عبودیت را از یادش نبرد؛ بلکه در نظرش به صورت نعمتی بود که پروردگارش به او و والدین او انعام نموده و ایشان را به آن اختصاص داده و این روحیه را از کسی مثل سلیمان با داشتن چنین سلطنت و قدرتی باید بهترین ادب او نسبت به پروردگارش شمرد (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴۰۸/۶).

و خداوند متعال این ویژگی ایشان را در موارد متعددی گوشزد می‌نماید که

آیات مربوطه عبارتند از:

الف- «وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ أَلْقَيْنَا عَلٰى كُرْسِيِّهٖ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ - قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» (ص، ۳۴-۳۵).

در این آیات نیز صرف نظر از اینکه مورد آزمایش ایشان چه بوده که محل اختلاف مفسرین است، پس از طلب آمرزش از خداوند متعال از او مُلک و حکومت بلا معارض را درخواست می نماید.

ب- «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا وَ قَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلٰى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ» (نمل، ۱۵).

در این آیه به یکی از ویژگی های این دو پیامبر اشاره می کند که علم خودشان را از عطایای خداوند دانسته و به خاطر اینکه آن دو را بر بسیاری از بندگان مؤمن فضل و برتری داده است، خداوند متعال را حمد و سپاس می گویند.

ج- «فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّنْ قَوْلِهَا وَ قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلٰى وَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ» (نمل، ۱۹).

وقتی حضرت سلیمان سخن آن مورچه را شنید که به سایر مورچگان می - گفت: وارد آشیانه هایتان بشوید تا لشکریان سلیمان شما را پایمال نکنند، فوراً این همه شوکت و عظمت و قدرت و علم را به عنوان نعمت هایی که خداوند بر وی و والدینش ارزانی داشته، به یاد آورده و از او درخواست می کند که توانایی شکرگزاری آنها را به وی بدهد تا با انجام عمل صالح، شایستگی دخول در میان بندگان نیکوکارش را بدست آورد (راشدی، ۱۳۹۱: ۱۶۴).

د- «فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيَتِكُمْ تَفْرَحُونَ - ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَدْلَلَّةً وَ هُمْ صَاغِرُونَ» (نمل، ۳۶-۳۷).

در این آیات به یک ویژگی مهم حضرت سلیمان اشاره شده است. ایشان برخلاف سایر انسان هایی که هر چقدر توانمندتر می شوند، حرص و طمعشان بر

مال دنیا افزون‌تر می‌گردد و به همین علت ملکه سبا نیز پذیرش یا عدم پذیرش این هدایا را به عنوان ابزار سنجش حضرت سلیمان در صداقت ادعای خود می‌داند، وقتی که با هدیه گران‌بهای ملکه سبا روبه‌رو می‌شود با کمال بی‌اعتنایی، همگی آنها را برمی‌گرداند و عطایای خدا را متذکر شده و با این عمل خویش، عدم دل بستگی به زخارف دنیا را هویدا می‌سازد و با تهدید آنان به اخراج ذلیلانه از سرزمینشان به وسیله لشکریان انبوهش که در معرض دید مأموران ملکه بودند، زمینه هدایت آنان به یگانه پرستی را مهیا نموده و از این آزمایش نیز سربلند بیرون می‌آید.

هـ- «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآه مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيُلْوَئِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ» (نمل، ۴۰).

زمانی که تخت ملکه سبا به وسیله آن شخصی که اندکی از علم کتاب را دارا بود، در مدت بسیار کوتاه چشم به هم زدن به نزد وی آورده شد، این عمل را نیز از الطاف الهی و وسیله امتحان خود دانسته که خود را ملزم به شکرگزاری به درگاه خدای بی‌نیاز و کریم می‌داند.

۴- واکاوی بیشتر این مضمون در قرآن کریم

با دقت در آیه: «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَكُدُو حَظٌّ عَظِيمٌ» (قصص، ۷۹). مشخص می‌گردد که داشتن مال و ثروت و قدرت یکی از آرزوهای انسان‌ها در طول تاریخ بوده است؛ لذا هر شخص ثروتمند و دارای قدرت را فردی سعادتمند و موفق پنداشته و آرزو می‌کنند که آنها نیز به چنین موقعیتی دست یابند؛ در حالی که به این نکته دقت ندارند نوع نگرش به مال و ثروت است که سعادت انسان را تعیین می‌کند؛ بنابراین خداوند متعال برای اینکه گروهی داستان حضرت سلیمان را به عنوان یک

الگو که ثروت اندوزی و کشور گشایی را یک خط مشی خدایسندانه معرفی می-کند، برای کارهای نادرست خود دست آویز قرار نداده و مورد سوء استفاده قرار ندهند، در سوره «قصص» به بیان سرگذشت انسان مرفه دیگری می‌پردازد و وجوه متمایز آن که منجر به عاقبت خطرناکی شده است، به شیوه مقایسه‌ای به تصویر می‌کشد که به تعدادی از این آیات می‌پردازیم:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ» (نمل، ۱۵). وجه ادبی که آن دو بزرگوار در این حمد و شکر خود به کار بردند و فضیلت علم خود را به خداوند نسبت دادند، روشن است؛ چون مثل مردم بی ایمان، علم خود را به خود نسبت ندادند؛ چنان که قارون- بنا بر نقل قرآن کریم- چنین کرد و در پاسخ قومش که نصیحتش کردند و به اینکه به مال خود نبالد اندرزش دادند، گفت: «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي». (قصص، ۷۸) مگر جز این بود که این اموال را با علمی که در نزد خود داشت جمع آوری نمودم) و چنانکه قرآن کریم این رذیله را از اقوام دیگری نیز چنین نقل فرموده: «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (مؤمن، ۸۳). پس وقتی پیغمبرانشان با معجزات روشن خود به سویشان آمدند، زیر بار آنان نرفته، به علم و عقائد غلطی که داشتند مغرور شدند و در نتیجه جزای استهزاءشان بر آنان حلول نمود (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴۰۷/۶).

«إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِن قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ» (قصص، ۷۶).

الف- این همه خوشحالی آمیخته با غرور و غفلت و تکبر نداشته باش که خدا

شادی کنندگان مغرور را دوست نمی‌دارد.

«وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» (قصص، ۷۷).

ب- در آنچه خدا به تو داده است سرای آخرت را جستجو کن. ج- سهم و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن. «اکثر مفسرین می‌گویند؛ یعنی عمل آخرت را در زندگی این جهان از یاد مبر؛ زیرا در حقیقت، نصیب انسان از دنیا همین است که برای آخرت خویش بکوشد. از علی (ع) نیز روایت شده است که: تندرستی و قوت و آسایش و جوانی و نشاط و بی‌نیازی خود را از یاد مبر و به وسیله آنها در راه آخرت کوشش کن. برخی گویند: قارون آدمی ممسک و بخیل بود. به او گفته شد: بخور و بیاشام و از نعمت‌های خدا به نحو مشروع و حلال استفاده کن؛ زیرا چنین استفاده‌ای بر تو حرام نیست» (طبرسی، ۱۳۶۰: ۲۳۵/۱۸).

د- همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده است تو هم نیکی کن. ه- این امکانات مادی تو را نفریب و آن را در راه فساد و افساد به کار نگیر؛ زیرا هرگز فساد در زمین مکن که خدا مفسدان را دوست ندارد.

«فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ» (قصص، ۷۹).

معمولاً ثروتمندان مغرور گرفتار انواعی از جنون می‌شوند، یک شاخه آن «جنون نمایش ثروت» است، آنها از اینکه ثروت خود را به رخ دیگران بکشند لذت می‌برند، از اینکه سوار مرکب راهوار گران‌قیمت خود شوند و از میان پا برهنه‌ها بگذرند و گرد و غبار بر صورت آنها بیفشانند و تحقیرشان کنند احساس آرامش خاطر می‌کنند (شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۶۴/۱۶).

نباید از آنچه بیان شد این چنین استنباط شود که اسلام در برابر مال و ثروت موضع منفی دارد و با آن مخالف است، نباید تصور کرد که اسلام، فقر را می‌پسندد و دعوت به فقر می‌کند و آن را وسیله کمالات معنوی می‌داند.

(شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۷۴/۱۶). بلکه اگر این موارد پنج گانه که در آیات فوق به شکل هنرمندانه‌ای و به صورت یک واقعه تاریخی از زبان نصیحت کنندگان قارون بیان شده است، مورد توجه قرار گرفته و عملاً رعایت شوند، ثروت نه تنها موجب هلاکت نشده؛ بلکه مورد سعادت و خوشبختی در دنیا و آخرت خواهد بود همانند آنچه که در باره حضرت سلیمان گذشت.

۵- شیوه اتمام این داستان‌ها

شیوه به اتمام رساندن این داستان‌ها نیز که در حقیقت نوعی نتیجه گیری نهایی از بیان آن هست، به صورتی کاملاً هنرمندانه بیان شده است. در قرآن حکیم تنها پیامبری که پایان داستانش با ذکر مرگ او به پایان رسیده است، حضرت سلیمان می‌باشد؛ زیرا به مخاطبین خود گوشزد نماید که اگر سلیمان زمان خود باشی باز هم پایان آن مرگ است. آری داستانی که با بیان این همه ملک و دارایی و علم و ثروت آغاز گردیده و آن کسی که این همه قدرت و اختیارات خارق العاده‌ای دارد، باید همیشه به یاد لحظه دل کندن از آنها هم باشد که می‌فرماید:

«فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ» (سبا، ۱۴). پس هنگامی که مرگ را بر او مقرر کردیم، جنیان را از مرگش جز موربانه‌ای که عصایش را می‌خورد، آگاه نکرد. زمانی که به روی زمین در افتاد، جنیان [که ادعای علم غیب داشتند] فهمیدند که اگر غیب می‌دانستند در آن عذاب خوار کننده [که کارهای بسیار پرزحمت و طاقت‌فرسا بود] درنگ نمی‌کردند. اما داستان کسی که در جنون مال و ثروت می‌زیسته و گمان می‌کرده که آنها برای همیشه ماندگار بوده و همه آن نعمت‌ها را نتیجه علم و زحمت خود می‌پندارد، پایان بسیار عبرت آمیزی دارد:

«فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ» (قصص، ۸۱). پس او و خانه‌اش را در زمین فرو بردیم و هیچ گروهی غیر از خدا برای او نبود که وی را [برای رهایی از عذاب] یاری دهد و خود نیز نتوانست از خود دفاع کند (۸۱).

اما وقتی نوبت به اتمام داستان غم انگیز حضرت ایوب می‌رسد، قرآن کریم آن را به شیوه‌ای بسیار دل انگیز و دل پسند به پایان می‌رساند. به طوری که آن را به عنوان یک الگوی زنده برای بندگان خوب خود معرفی می‌نماید:

«فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذَكَرَى لِلْعَابِدِينَ» (انبیاء، ۸۴). پس ندایش را اجابت کردیم و آنچه از آسیب و سختی به او بود برطرف نمودیم و خانواده‌اش را [که در حادثه‌ها از دستش رفته بودند] و مانندشان را همراه با آنان به او عطا کردیم که رحمتی از سوی ما و مایه پند و تذکری برای عبادت کنندگان بود (۸۴).

نتیجه

از آنچه بیان شد، نتایج زیر به دست می‌آید:

۱- یک مکتب تربیتی برای هدایت تمامی اقشار جامعه، باید نمونه‌های عینی و حقیقی ارائه نماید و آن الگوها بایستی از بالاترین قشر جامعه باشند تا قشر پایین احساس حقارت و بی‌عدالتی نکنند؛ لذا در قرآن کریم این الگوها هر دو از پیامبران بزرگ الهی معرفی می‌گردند.

۲- یادآوری و اظهار نعمت‌های الهی به وسیله حضرت سلیمان از باب فخر فروشی بر دیگران نبوده؛ بلکه با توجه به آیه «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (الضحی، ۱۱) جایز و لازم بوده است تا به دنبال آن حمد و ثنای خداوند را به جای آورد تا الگویی برای ثروتمندان باشد؛ بنابر این به بیان مصادیق بیشتری نیاز دارد. ولی بیان بیشتر مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها از بابت اینکه احتمال دارد بوی گلایه و رنجش از

آن احساس شود؛ یعنی مخاطب گمان می کند که این همه گرفتاری، وی را به ستوه آورده تا لب به اظهار آنها نماید و یا موجب شماتت بیشتر دشمنان گردد؛ لذا نیازی به یادآوری بیشتر آنها نمی باشد و این مطلب در شرح داستان این دو پیامبر در قرآن رعایت شده است.

۳- برای اینکه دیدگاه اسلام را در خصوص مال و ثروت بیان نماید با معرفی دو الگوی شبیه به هم که عواقب متضادی داشته اند؛ یعنی حضرت سلیمان و قارون را بیان داشته و در عین حال مواردی را که باعث هلاکت قارون شده، اعلام می نماید و به طور هم زمان و در یک سوره، دو الگوی متضادی که عاقبت یکسانی دارند را نیز متذکر می شود که چنین شیوه ای هر گونه سوء برداشت از سوی مخاطب را به حد اقل می رساند.

۴- قرآن کریم به دو ویژگی مشترک این دو پیامبر یعنی: بندگی خدا و اواب بودن آنان تأکید دارد؛ زیرا با وجود این دو ویژگی در هر موقعیت و شرایطی، زمینه رشد و بالندگی برای انسان فراهم می گردد و با چینش بسیار مناسبی این دو ویژگی را برای حضرت سلیمان در ابتدای داستان و برای حضرت ایوب در انتهای آن؛ یعنی پس از سپری کردن دوره بسیار سخت انواع گرفتاری ها آورده تا مخاطب دریابد دستیابی به یک هدف مشترک، از راه های متفاوت و گاهی متضاد، امری ممکن است.

۵- شیوه اتمام این دو داستان بسیار شگفت انگیز است؛ زیرا داستان حضرت سلیمان را که همراه با بیان نعمت ها و خدم و حشم فراوان بوده و قدرت و حکومت عظیمی داشته است، با اعلام مرگ عجیبش که مدتی شیاطین هم از آن اطلاع نداشته و یک حیوان ضعیفی (موریانه) آن را بر ملا می کند، به پایان رسانده؛ ولی داستان حضرت ایوب را با استجاب بسیار شیرین دعای وی که در حقیقت بازگرداندن دوباره خوشی های زندگی برای ایشان است، به اتمام می رساند تا به توانمندان بفهماند، عاقبت تمامی خوشی ها به مرگ ختم می شود و به

انسان‌های گرفتار رنج و مصیبت نیز این نکته را تفهیم کند که بالاخره سختی‌ها همیشگی نبوده و روزی تبدیل به خوشی می‌گردند.

۶- یقیناً شیوه بیان داستان‌های قرآنی که در این پژوهش نمونه‌هایی از آنها بررسی شد، الگویی قابل تقلید برای هنرمندان در همه زمان‌هاست. در این الگوی قرآنی، ظرفیتی نو برای آفرینش هنری پدید می‌آید که با استفاده از شکل و محتوای آن، هنرمندان با خلاقیت‌های هنری خویش، می‌توانند از مسیرهای متفاوت و حتی گاهی متضاد، مضمون‌هایی انسانی، متعهدانه و هدفمند در هنر پدید آورند. در این الگوی قرآنی که هنرمندان می‌توانند از آن الهام بگیرند، هم چه گفتن و هم چگونه گفتن، اهمیت دارد و یافتن نقطه تعادل میان این دو است که اثر هنری را ماندگار و جاودانی می‌نماید.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

۱. پروینی، خلیل (۱۳۷۹)، تحلیل عناصر ادبی و هنری داستان‌های قرآن، تهران: فرهنگ گستر.
۲. الجزائری نعمة الله (۱۴۳۰)، قصص الأنبياء، بیروت: دارالمرتضى.
۳. خلف الله، محمد احمد (۱۹۹۹م)، الفن القصصى فى القرآن، شرح و تعليق: خليل عبد الكريم، سينا للنشر، قاهره: الانتشار العربى.
۴. راشدى، لطيف (۱۳۹۱)، قصه‌های قرآن، تهران: پور صائب.
۵. زحیلی، وهبة بن مصطفى (۱۴۲۲)، تفسير الوسيط (زحیلی)، دمشق: دار الفكر.
۶. طباطبایی، محمد حسین (۱۳۷۴)، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.
۷. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۶۰)، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه: مترجمان، تهران: انتشارات فراهانی.
۸. قرائتی، محسن (۱۳۸۳)، تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، چاپ یازدهم.

۹. مطهری، مرتضی (۱۳۷۱)، مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی ۳ (وحی و نبوت)، تهران: انتشارات صدرا، چاپ ششم.
۱۰. مطهری مرتضی (بی تا)، مقالات فلسفی، پایگاه اینترنتی بنیاد علمی و فرهنگی استاد شهید مطهری، motahari.ir.
۱۱. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامية.